

زمینه های ثابت و متغیر و انطباق ثابت بر متغیر

زمینه های ثابت و متغیر و انطباق ثابت بر متغیر

علی رحمانی سبزواری

بسم الله الرحمن الرحيم

وحدت امتها و راز پیروزی اسلام

در زمانی که استعمار جهانی عزم خویش را جزم نموده تا آتش اختلاف را میان مسلمین شعله ورساخته و از این رهگذر به مقاصد شوم خویش برسد، اندیشه تقریب مذاهب اسلامی و تبیین ملاکهای اتحاد مسلمین بسیار ارزشمند است و باید مورد تحسین افکار مترقی و منادیان توحید واقع شود و سزاوار آن است که همه آزادخواهان مسلمان در سرتاسر عالم که در اندیشه تحقق حریت و آرمانهای متعالی انسان اند، از این حرکت پشتیبانی نموده و با آن هماهنگ گردند؛ چرا که اتحاد مسلمین زمینه تحقق جامعه ای با فضیلت و جهانی نوین و آرام را نوید می بخشد این حقیر معتقدم اندیشه تقریب مذاهب نباید به مذاهب اسلامی محدود گردد، بلکه گستره آن باید همه ادیان الهی بلکه تمام مکاتب چه الهی و چه مادی را فرا گیرد؛

چرا که انسانها بطور مطلق جملگی در طبیعت و خواسته‌های فطری انسانی و نیز در پیروی از اندیشه و فکر متعالی شریکند.

—(312)—

آنها می‌توانند بطور مسالمت آمیز در کنارهم زندگی نمایند و در این فضا است که مکتب متکی به حجت و برهان «اسلام» به آسانی می‌تواند سرافراز بوده و بر همه مکاتب قاهر و غالب باشد پس چه خوب است که آزاد اندیشان جامعه اسلامی جهت عرضه اسلام ناب بر دلهای خالی از اغراض شوم و حقد و کینه، به فکر وحدت جامعه انسانی باشند که این امری است ممکن چرا که اگر میان اهل سنت و شیعیان پیروی از قرآن و محمد صلی الله علیه و آله می‌تواند به عنوان تکیه گاه وحدت تجلّی کند، میان مسلمانان و مسیحیان و سایر ادیان الهی نیز اطاعت از حق تعالی و حجّت درونی (عقل) می‌تواند ملاک همزیستی و وحدت باشد و نیز خواسته‌های انسانی و فطری و عقلی می‌تواند پایگاه‌های اتحاد را میان تمامی امتها چه الهی و چه مادی ایجاد کند. آن روز که بشر به حکومت عقل و خواسته‌های فطری گردن نهد، بدون شک زمینه وصول به اطاعت از قافله سالار عالم امکان و انسان کامل یعنی «محمد صلی الله علیه و آله» محقق گردیده است. آزاد اندیشان و اسلام شناسان جامعه اسلامی باید بدانند که راه پیروزی اسلام در قرن حاضر نه جنگ است و نه تسلیم، بلکه تنها راه آن تحقق جامعه حق پذیر و متعادل است. بایک نگاه عمیق به فلسفه جنگ‌های پیامبر در مدینه بخوبی می‌توان دریافت که جنگ‌های مسلمین برای ایجاد زمینه مساعد جهت عرضه اسلام ناب و پذیرش آن بر مبنای گزینش و اختیار بوده است نه تحمیل اسلام بر مردم به جبر و قهر و شمشیر و سرنیزه.

پیوند ناگسستنی قرآن و سنت

طبق اعتقاد همه مسلمانان، قرآن و سنت اساس تمام احکام و قوانین اسلام – چه کلی و چه جزئی – را تشکیل می‌دهد با این تفاوت که قرآن کلیات احکام را تشریح

—(313)—

می‌کند و جزئیات آن توسط سنت تبیین گردیده است و بی‌نیازی از سنت صحیح نیست، چنانچه عکس آن نیز بی‌معناست، زیرا اولاً آیات مربوط به زندگی و حقوق اجتماعی بشر محدود است و نیز بصورت عام و کلی است و غالباً به جزئیات آن نپرداخته است و ثانیاً قوانین فراوانی برای حل مشکلات فردی و اجتماعی

مسلمین مورد نیاز است که بدون سنت که مفسّر و مبین واقعی کتاب است، دستیابی بدانها غیر ممکن است. از این رو همه فقها چه شیعه و چه سنی بر اعتبار حدیث صحیح که صدور آن از معصوم قطعی و مسلم و کاشف از سنت است، هم عقیده اند و مسلمانان موظفند به مضمون آن ترتیب اثر دهند، بنحوی که به مضمون قرآن عمل می کنند. قرآن نیز طی آیات متعدد، مسلمانان را به اهمیت حدیث و ارزش گفتار نبی اکرم و ناقلان و حاکمان سنت متوجه ساخته و اطاعت پیامبر اکرم را بر همگان لازم دانسته است. قرآن می فرماید: ﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ (1)؛ از آورده های رسول خدا اطاعت کرده و از نواهی آن باز ایستید».

و نیز می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾ (2)؛ که در این آیه شرط رسیدن به محبت الهی را اطاعت پیامبر معرفی فرموده است».

در جای دیگر اطاعت رسول و اولو الامر را همانند اطاعت خداوند واجب نموده است (2).

نیز قرآن (4) تخلف از اطاعت رسول را مساوی بطلان عمل دانسته است.

استاد سید عبدالله شیر در «الاصول الاصلیة» صفحه 134 در باب لزوم عمل به سنت، روایات زیادی را از «کافی»، «امالی شیخ»، «محاسن برقی» و «قصص راوندی» نقل

1 - سورة حشر: 7.

2 - سورة آل عمران: 31.

3 - سورة نساء: 59.

4 - سورة محمد 33.

می‌کند که مضمون همه آنها این است که مخالفت سنت مانند مخالفت کتاب، موجب کفر است و همه آنها دلالت بر این معنا دارند که شرط اصلی ایمان تمسک به سنت پیامبر است. بنابراین ممکن نیست فقیه مسلمان چه شیعه و چه سنی بدون تمسک به سنت و تعبد بدان، بتواند به احکام و مقررات اجتماعی و عملی اسلام نایل آید.

مفهوم سنت از نگاه عامه و خاصه

سنت در لغت به معنای طریقت (1) است؛ در اصطلاح فقها برای کلمه سنت دو معنا بکار رفته است:

نخستین معنای آن، «مستحب» است که یکی از احکام پنجگانه است و در مقابل واجب، حرام، مکروه و مباح قرار دارد.

شهید اول در «القواعد والفوائد» صفحه 304 می‌فرماید: «السنة ترداف المستحب غالباً».

دومین معنای سنت، عبارت است از گفتار، عمل و تقریر شخص پیامبر. سنت را نباید مرادف با خبر دانست چرا که به قول شیخ انصاری رحمه الله «در باب اثبات حکم به روایت» (2) خبر حاکی از سنت است نه خود سنت. سنت بدین معنا (گفتار، کردار و تقریر ویژه شخص پیامبر) مورد قبول همه فرقه‌های اسلامی است اما اختلاف میان شیعه و سنی در راه وصول به این سنت است، چرا که اهل سنت قول و فعل و تقریر صحابه را همانند قول و فعل و تقریر پیامبر حجت دانسته‌اند (3) و در مقابل شیعیان نیز قول و فعل

1 - المنجد، دهخدا و دیگر کتب لغت.

2 - رسائل، مبحث قطع و ظن؛ 108 چاپ انتشارات جامعه مدرسین.

3 - مسند احمد ابن حنبل ج 1 و مسند عبد الله ابن مسعود؛ 379 «فما رأي المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و ما رأوا سيئاً فهو عند الله سيئ».

و تقریر ائمه معصومین علیهم السلام را همانند قول و فعل و تقریر پیامبر حجت می دانند (1).

واگر چه بحسب ظاهر هر دو فرقه مفهوم سنت را تعمیم داده اند، ولی اگر از آنها بپرسیم آیا قول و فعل و تقریر صحابه یا معصومین در صورتی که مخالف قول و فعل و تقریر پیامبر باشد باز هم حجت است؟ پاسخ هر دو فرقه منفي خواهد بود. بنا بر این لُبُّ مسأله اختلاف شیعه و سنی در مسأله سنّت، به اختلاف راه وصول به سنت بر می گردد، با این تفاوت که یکی از دو فرقه مدعی است که راه وصول به سنت قطعی است چرا که راهبران و قافله سالاران معصومند و دیگری اقرار می کند که راه، راه انسان جایز الخطاست.

در نتیجه باید بگوییم میان خاصه و عامه در این که سنت همانند قرآن تکیه گاه قواعد و مقررات نظام اجتماعی است، اختلافی نیست.

قرآن از نگاه آیات آن

قرآن کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبر اسلام است و کتابی است که خود را به حق، حکمت، موعظه برهان، نور، رحمت، بصیرت، شفاء، عزیز، حمید، مبشّر، ذکر، بینّه، فرقان، فصل و دهها نام و صفت دیگر معرفی کرده است این کتاب آسمانی مجموعاً دارای 114 سوره و مشتمل بر بیش از شش هزار آیه است. قرآن کتابی است جهانی، مطالب آن نیز به زمان و مکان خاص یا طایفه و امت ویژه ای اختصاص ندارد و دعوت آن همگانی است. قال تعالی ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ - وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ - فَإِن تَوَلَّوْاْ أَشْهَدُوْاْ بِأَنَّ زَنَا مُسْلِمُونَ﴾ (2) و نیز قرآن همیشگی و پایدار و به ابدیت تاریخ، ابدی است و چون کتابی است مجید و عزیز

-(316)-

ونور ورحمة... پس به هر دلی و جامعه ای نفوذ کند، آن را به صفات خویش متمصف خواهد ساخت که شاهد این مدعا، مدینه زمان پیامبر و بعضی از یاران آن حضرت است.

خطوط کلی مباحث

در این مقاله ما ابتدایه زمینه ها و مبادی جاودانگی قرآن و سنت پرداخته سپس به علل و زمینه های متغیر اشاره نموده و به شبهات می پردازیم و به عنوان حسن ختام به اشکال و شبهه ارتباط متغیر به ثابت در نگاه فلسفی و کلامی نیز اشاره خواهیم نمود و پاسخ آن را نیز مرقوم خواهیم داشت.

مبادی جاودانگی قرآن و سنت از نگاه اجمالی

از آن جا که آثار هر چیزی ریشه در خود آن دارد، پس راز جاودانگی قرآن و سنت را از خود قرآن و سنت باید دریافت. به نظر این حقیر، با شناخت مختصری که از کتاب حکیم دارم، قرآن ثبات ابدی خویش را در جامعیت خویش، خواسته های فطری انسان، سنت های تغییرناپذیر عالم تکوین و کتاب آفرینش و بالأخره در مبداء فاعلی خویش یعنی علم و کمال مطلق می داند؛ زیرا از یکسو قلمرو مباحث آن عقاید و افکار تا ملکات و صفات نفسانی و خصوصیات اخلاقی تا احکام عملی و نظام رفتاری انسان را در بر گرفته و به ابعاد گوناگون آفرینش انسان توجه کرده است؛ و از سوی دیگر به تبیین سنت های نظام آفرینش نیز پرداخته و به علل وجودی بعضی از حوادث و هلاکت و نابودی ملتها و امتهای در نظام هستی اشاره کرده است؛ عبارت دیگر قرآن همانطور که از مقام

تشریع به وسیله جعل سنتهای تشریعی به هدایت عقل و اندیشه و عواطف انسان و اعمال و حرکات او توجه نموده، از مقام تبیین و تفسیر کتاب آفاقی به بیان حقایق و سنتهای نجات بخش و هلاکت زا و راههای وصول به معالی اخلاقی و اعتقادی و فکری و علمی نیز اهتمام شایان ورزیده است و در سرتاسر آیاتی که از مقام تشریع و تبیین به بیان آنها پرداخته، به مبدا ذاتی سنتهای تکوینی و تشریعی یعنی ریشه آنها و دقایق حیرت زای آفرینش نیز عنایت خاصی مبذول می دارد و در حقیقت می خواهد راز و رمز سنتهای جاوید الهی را بر گرفته شدن آنها از کمال مطلق معرفی نماید؛ چرا که تنها معلول کمال مطلق، می تواند ابدی باشد.

لازمة ارتباط قرآن به کمال مطلق، جاودانگی آن است.

«... وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \$ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» وقال تعالى ﴿إِنَّ زَاكِرًا نَّحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّ زَاكِرًا لَهُ لَنَحَافِظُونَ﴾ (2) با توجه به این که کلمه «عزیز» یا به معنای بی نظیر است و یا به معنای غالبی است که مغلوب شدن آن ممنوع است و نظر به این که مقصود از «من بین یدیه و لامن خلفه» زمان حال و زمان مستقبل است یعنی زمان نزول قرآن و مابعد آن تا قیامت، ترجمه آیه این است که: قرآن کتابی است عزیز «غالب بی نظیر» که از زمان نزول تا قیامت، بطلان در آن راه پیدا نمی کند، چرا که او از نزد حکیم حمید است - در این آیه راه یافتن بطلان در قرآن به این که بعضی از آیات آن یا همه آیاتش ساقط و ملغی قلمداد شده و معارف و احکام حق آن از دور خارج گردیده باشد و نیاز جوامع انسانی بدانها منتفی شده باشد، از دو جهت مردود به حساب آمده است.

1 - از جهت این که او کتاب بی نظیر یا غالب بر همه کتب است پس

—(318)—

قانون و کتابي فوق او راه ندارد.

2 - از حیث این که مرتبط به کمال مطلق و حکیم حمید است - حکمای اسلام در اثبات این که نظام کیانی، نظام احسن است، می گویند: نظام کیانی و هر چه در اوست معلول و رقیقه علم مطلق و قدرت مطلق و کمال مطلق است (1).

پر واضح است که وقتی مصنوعی، مهندسش داناتر باشد، از استحکام و قوت بیشتری برخوردار است و نظام و انسجام آن دقیقتر خواهد بود. اینک با توجه به این که هر کتابی غیر از قرآن چون ناشی از فکر ناقص و محدود است و باید مشتمل بر نقص باشد، خواه ناخواه در سیر تکاملی جامعه، روزی از صحنه خارج می گردد، ولی کتاب حق «قرآن» که مهندس آن خدا و کمالات آن بی نهایت است، دلیل ندارد که روزی مغلوب و مقهور تکامل علمی زمانه شود. مگر نه این است که تغییر قانون مساوی با نقص آن و قانونگذار آن است و نقص بر خداوندی که عین علم و قدرت است راه ندارد؟ بنابر این قاهر بودن قرآن نیز ناشی از احاطه و قاهریت صاحب آن براوست؛ چون صاحبش محیط و قاهر است، او نیز محیط و قاهر است و چون صاحبش جاوید و ابدی است، آن هم ابدی است و چون صاحبش تبیان کل شیء است، او هم تبیان کل شیء است و چون صاحبش مجید است، مجید است و در يك كلمه قرآن کاشف از جلال و جمال بی نهایت و خود نیز از آن برخوردار است، چرا که رقیقه ذات و کمالات اوست و او تنها کتابی است که اعلان برتری نموده و آن را ثابت کرده است ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَنِ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (2).

1 - نهاية الحكمه: 308 و اسفار 7: 106.

—(319)—

و کتاب انفسی است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (1)؛ روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است دین و آیین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی دانند».

این آیه بوضوح می گوید که دین و آیین محکم «قرآن و سنت» در تمام ابعادش يك امر فطری است و هماهنگی لازم میان دستگاه تکوین و تشریع بر قرار است و آنچه در شریعت وارد شده، ریشه در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است زمینه و مکملی برای قوانین شرع است. پس ممکن نیست در کتاب و سنت دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و کتاب و سنت با آن مخالفت کند؛ جمله «لا تبدل لخلق» و بعد از آن «ذلك الدين القيم» تأکید دیگری بر مسأله فطری بودن قرآن و سنت و عدم امکان تغییر در این فطرت الهی است.

جهت اثبات و توضیح فطری بودن کتاب و سنت توجه به چند اصل تکوینی ضروری است.

اصل اول: مشاهده در حالات جمادات و نباتات و حیوانات به ما می گوید که هر کدام از آنها اولاً دارای مسیر خاصی در استعمال وجود خویش است و ثانیاً هر يك از آنها مراتب وجودی معینی دارند که یکی پس از دیگری حرکت خویش را به جانب کمال

خود در می نوردند. ما نام این گرایش تکوینی را از اولین مرحله وجودی شیء تا آخرین مرحله آن،

هدایت عامه می‌نامیم، چرا که این گرایش تکوینی «و حرکت جوهری» با استناد به رب العالمین صورت گرفته است.

اصل دوم: انسان نیز در بعد تکوینی، هماهنگ با همه موجودات به هدایت عامه باریتعالی، مراحل وجودی خویش را می‌پیماید و زیر پوشش هدایت عامه نظام هستی قرار دارد، جز این که انسان با سایر موجودات در رفع نیازها یش متفاوت است؛ او به تنهایی قادر بر رفع نیازهایش نیست بلکه در متمم حوائج زندگی و نیازهای حقیقت وجودی خویش محتاج به نظام خانواده، نظام اجتماعی، محیط جمعی و مدرسه است تا در پرتو جامعه و به مساعدت و یاری آن بتواند به هدف زندگی خویش که نیاز اولیه اوست، نایل آید. پس انسان بدون مدنی زیستن نمی‌تواند به کمال خویش برسد؛ حال مدنی زیستن چه به حکم طبیعت یا ضرورت انسان باشد.

اصل سوم: از طرفی چون سلطه طلبی و استخدام، که ریشه در قوه غضبیّه و شهویّه دارد، ذاتی انسان بوده (1) و همه انسانها از این قریحه برخوردارند، خواه ناخواه زندگی مدنی انسان، تضارب و تزام اجتماعی را بدنبال داشته و در نتیجه موجب نابودی جامعه انسانی و نیز مایه محرومیت نوع انسان از رسیدن به سعادت و کمال خویش می‌گردد. پس با توجه به وجود این قریحه در انسان و تأمین نشدن حوائج حقیقی و دائمی او جز با اجتماعی که افراد آن از قریحه استخدام را در جامعه بر قرار سازد، از هر چیزی ضروری تر خواهد بود. بنابر این به موازات نیاز جاودانه انسان به سعادت حقیقی، نیاز جاودانه او به کتاب و سنت که هموار کننده راه وصول به آن است

1 - طهارت الاعراق ابن مسکویه مقاله 371 و جامع السعادات 1: 400.

احساس می‌شود. چرا که تنها وسیله ای که می‌تواند واسطه میان نقص و کمال انسان گشته و توانایی کنترل جامعه و ایجاد توازن و تعادل اجتماعی را داشته باشد، کتاب و سنت است که مطابق با خواسته‌های فطری انسان است؛ بدین جهت گفته اند سنتهای الهی و کتاب و سنت، معلول نیازهای واقعی انسان بوده و مورد تصدیق قوه عاقله می‌باشد. پس اگر چه سنتهای الهی یعنی کتاب و سنت در مسیر تأمین نیازهای شهوی و غضبی نیست بلکه نسبت به آنها حالت کنترل کننده را دارد ولی سر رشته و ریشه اعتبار آنها

خواستهای فطری و عقلی است، چرا که کتاب و فطرت و عقل همسویند و بدین جهت که خواست رسیدن به سعادت، خواست نوعی است و زمان و مکان و اعصار و امصار نمی‌شناسد و نیاز انسان به تتمیم نواقص و رسیدن به سعادت در هیچ کجای تاریخ و در هیچ یک از مکانها متفاوت نبوده و نیست، پس نیاز انسان به کتاب و سنت – و توازن و تعادل اجتماعی – و راه رسیدن انسان به سعادت نیز زمانی و مکانی نبوده و بنابر این در هر کجا تا انسان هست این نیاز نیز وجود دارد و همانطور که سعادت واقعی و کمال واقعی در همه افراد یکی است، راه وصول به سعادت واقعی نیز در همه افراد باید یکی باشد که آن راه (کتاب و سنت) به جاودانگی خواستهای انسان جاودانه است، و این است معنای فطری بودن دین.

علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان (1)» بیان مفصلی دارد که ما در تفسیر این آیه و این که فطرت پایگاه دوام کتاب و سنت است، از آن جا و تفاسیر دیگر مدد گرفتیم، خداوند روح همه سابقین را رحمت نماید در پایان این فصل باید بگویم از آن جا که به موازات تکامل علم و انوار آن، قریحه استخدام و سلطه جویی انسان روبه فزونی است، پس باید نیاز فطری و جاودانی او به سنتهای جاوید (کتاب و سنت) مطابق با

1 – تفسیر المیزان 16: 19 تحت آیه مریم.

– (322)–

خواستهای فطری اش قویتر شده باشد.

راز سوم جاودانگی قرآن و سنت جامعیت آن است.

... وَ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تِبْیَانًا لِّلَّذِیْ لَکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدًی وَ رَحْمَةً وَ بَشْرًا لِّلْمُسْلِمِیْنَ (1)؛ و ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

قرآن محصول کشف تام و کامل است که برای وجود خاتم حاصل گردید و با توجه به این که در این کشف همه اسرار و احکام دیده شده و اخذ گردیده است، حصول هر گونه کشفی دیگر برای دیگران، موجب حصول تازه ای نخواهد بود، چرا که بیش از آنچه کشف تام نتیجه داده، این يك، چیزی به ارمغان نمی آورد. اگر گفته شود: چگونه قرآن جمعاً محصول کشف کامل است و حال آن که در مدت 23 سال بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؟ پاسخ آن است که برای قرآن دو نزول است: اجمالي و تفصيلي (دفعي، تدريجي) که نزول دفعي و اجمالي قرآن را می توان از آیه **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** و از آیه **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ** **إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ** استفاده نمود. علامه طباطبائی در ذیل آیه **الذِّكْرِ كِتَابٌ أَكْثَرُ آيَاتِهِ تُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ** **حَكِيمٍ خَبِيرٍ** در نزول (2) اجمالي و تفصيلي را بر قرآن اثبات نموده است. نتیجه این که قرآن به وجود جمعي و بسیط بر پیامبر مکشوف گشته و سپس در مدت 23 سال همان وجود جمعي، بسیط و اجمالي به وسیله **يَكُ** حق در موارد مختلف باز و بسط داده شده است. حضرت استاد علامه طباطبائی در ذیل همین آیه در المیزان بحث شیرینی عنوان نموده که رجوع به آن بسیار مفید خواهد بود. پس با توجه به این که جامعیت قرآن و اشتغال آن بر همه اسرار و احکام به برهان ثابت

1 - سورة نحل: 89.

2 - سورة دخان: 3.

-(323)-

است، دلیلی بر ظهور دین دیگر نیست مگر این که کسی در مراتب وجودی خویش از تعین اول و «اول ما خلق الله نوري» سبقت بجوید که این هم ممکن نیست چرا که با فرض سبقت بر اول مخلوق، حتی در سیر صعودی جمع بین نقیضین پیش می آید و امتناع اجتماع نقیضین از ابده بدیهیات است. مسأله کشف کامل برای خاتم چنانچه مثمر جامعیت قرآن است، خاتمیت را نیز نتیجه می بخشد؛ چرا که فلسفه وجودی رسالت، کشف سنتها و اسرار هستی برای جامعه انسانی است و امکان کشفی که برای خاتم حاصل شده برای احدی نیست. تفصیل این مسأله را در فص آدمی «شرح فصوص الحکم قیصری» باید جستجو نمود.

لازم به تذکر است که جامعیت قرآن، بدان معنا نیست که هر چه واقع شده و می شود و هر چه هست به تفصیل

در این کتاب به ذکر آمده باشد، بلکه جامعیت و تبیان کل شیء بودن قرآن به معنای فروگذار نکردن قرآن است از آنچه که بشر در راه رسیدن به سعادت دائمی و کمالات علمی و تسخیر سنتهای ارضی و سماوی بدانها نیازمند است و بر این اساس می‌گوییم هر گونه ترقی علمی، تکنیکی، اخلاقی، روحی، که در جامعه به وقوع پیوسته از عمل به راههای ارائه شده از جانب قرآن ریشه گرفته است و لذا امام علی علیه السلام مسلمانها را از سبقت گرفتن دیگران بر آنها در عمل به اسلام بر حذر داشته و از بیراهه روی به شدت منع کرده اند (1).

چهارمین راز جاودانگی قرآن و سنت همسویی با کتاب تکوین است.

«وَلَا يَحْزِقُ الْمُكَرُّ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (2)؛ حيله گريهاي زشت تنها دامان صاحبانش

1 - نهج البلاغه.

2 - سورة فاطر: 43.

را می‌گیرد، آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان (عذابهای دردناک آنها) را انتظار دارند؟

هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نیست» از این آیه و آیات سورة احزاب (1) و سورة فتح (2) بخوبی استفاده می‌شود که منظور از سنت در این گونه موارد، قوانین ثابت و اساسی تکوینی یا تشریعی الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی‌دهد و با مرور قرن‌ها و گذشت نسلها این سلسله سنتها دستخوش تغییر نمی‌گردد.

امتحان امتها به هنگام پیروزیها، سرنوشت اقوام تبه‌کار و تجاوزگر، سرانجام زندگی اندرز ناپذیران، این نتیجه را می‌دهد که ظلم و ستم سبب نابودی است، جامعه نا صالح حق حیات ندارد، خداوند جباران را به دست خود نابود می‌کند، همیشه تغییرات از خود ما شروع می‌شود. اینها و دهها سنت تغییر ناپذیر دیگر که در قرآن آمده همه گویای این است که قرآن تفسیر و نسخه کتاب تکوین بوده و بیان حقایق هستی را بعهدہ گرفته است. ولی افسوس که در تاریخ اسلام مسائلی رخ داد که موجب شد هنوز هم خیلی از تعلیمات قرآن ناشناخته بماند. طبق ظهور آیه فوق، سنت‌های الهی نه عوض می‌شود و نه تغییر کیفی و کمی در آنها رخ می‌دهد، بلکه آنها تغییر ناپذیر بوده و خواهند بود. این سنتها در قرآن گاهی به «سنة الله» و گاهی به اولین «سنة الاولین» اضافه شده است که این اضافه نه از جهت تنافی بین سنت اولین و سنت الله است، بلکه از جهت اضافه به فاعل و قابل «سنت گذار و سنت پذیر» است. وقایع و حوادث نظام کیانی، رفتار موجودات زنده، چه حیوانی، اجزای بدن موجودات زنده و اجزای نظام هستی، جملگی زیر پوشش سنت‌های تغییر ناپذیرند و

1 - سورة احزاب: 62.

2 - سورة فتح: 23.

-(325)-

موجودات ذی شعور بر پایه همین قوانین ثابت، حرکات خویش را تنظیم می‌نمایند و برهمین اساس است که هر کسی می‌داند چه بکند که چه حاصل شود، چه بکارد که چه درو نماید و براین اساس است که مذهب می‌گوید: بشریت در میان روشنائی گام بر می‌دارد نه تاریکی و نظام هستی نظام علت و معلولی است نه تصادف. سنت‌های نظام تکوینی نسبت به اراده انسان، دارای سه شکلند: الف - قضایای شرطیه لزومی یا اسباب و مسببات حاکم بر رفتار موجودات و حرکات آنها؛ نقش اراده و اختیار انسان نسبت به اینها هماهنگی یا تخلف است، یعنی همان سنت‌هایی که توسط آنها بشریت مسیر خویش را تعیین می‌بخشد و تخلف از آنها مجازات تکوینی را بدنبال دارد.

ب - قضایای فعلیه قطعیه. مانند احکام نجومی و قضایایی که علمای هیأت پیش بینی می کنند و اراده انسان در برابر آنها هیچ نقشی را نمی تواند بازی کند. شاید آنها که انسان را بی اراده دانسته اند نظر به این سنتها داشته اند.

ج - قوانینی که انسان می تواند با آنها مبارزه نماید ولی نه برای همیشه؛ این سنتها متعددند مثل کششهای فطری همچون فطرت خدا جویی، ازدواج، دین خواهی، خیر خواهی و دهها خواست فطری دیگر که تخلف از این سنتها نیز به مانند قسم اول آثار دنیوی شومی را بدنبال دارد؛ اگر چه این آثار به مانند آثار سنتهای قسم اول ملموس نیست (1).

با توجه به این که قرآن هر سه بخش از سنتها را پذیرفته، هرگز نمی توان تصور نمود که قرآن نظام علّی و معلولی را انکار کرده است و آنها که به نام اندیشه اسلامی همانند اشعری ها، نظام علت و معلول را مردود می دانند، باید در فهم خویش راجع به قرآن و سنت تجدید نظر کنند، چرا که با کمی دقت در کتاب کونی، انفسی، تدوینی حتی می توان پی برد که تداوم نظام کیانی به تداوم سنتهای حاکم بر آن است و حتی

1 - نوشته خطی مؤلف.

-(326)-

تغییرات موجود در آن چه در محدوده رفتار انسان و چه در ناحیه حرکات حقایق نظام موجود، جملگی زیر پوشش قوانین و سنتهای ثابت حاکم بر نظام است. از این رو قرآن مجید در هدایت تشریعی خویش از این سنتها کمّ گرفته و با بیان عواقب وحشتناک تخلف از سنن الهی، بشریت را موعظه کرده است بر این اساس همانطور که سنتهای نظام کونی ثابت و تغییرناپذیر است، حقایق و آیات قرآن نیز ثابت و جاوید است؛ آنچه کهنه می شود جسم است و ماده ﴿كُلُّ مَنّٰی عَلَیْہَا فَاَنّٰی﴾ اما سنتهای هستی و قوانین ثابت نظام کونی، کهنه شدنی نیست و چون قرآن هم حقایق و سنتها را بیان می کند و کتاب تکوین را تفسیر می نماید، جاوید است.

و لذا امیر سخن علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ فِي الْعَمَلِ بِهْ غَيْرُكُمْ» و حکیم

سبزواري در همسويي كتاب تشريع و تكوين مي گويد:

نحمد من علمنا البيانا \$\$\$ وقارن الكتاب و الميزان.

نگاهي گذرا به آيات و رواياتي كه در بيان سنت هاي اجتماعي و تكويني است.

قال الباقر عليه السلام: «صلة الارحام تزكي الاعمال و الأموال وتدفع البلوي وتيسر الحساب و... في الأجل» (1).

قال الصادق عليه السلام: «ان الدعا يرد القضاء» (2).

وعن ابي هريره عن النبي قال: «لا يرد القضاء الا الدعا ولا يزيد في العمر الا البر» (3).

وقال تعالى: ﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \$ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (4).

وقال تعالى: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (5).

1 - كافي 2: 470.

2 - بحار: ج 90 كتاب الذكر و الدعا باب 16.

3 - الدر المنثور 4: 66.

4 - سورة طلاق 2 - 3.

(327) -

وقال تعالي: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَنْهَارًا \$ يَرْسِلُ السَّمَاءَ
عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \$ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ
وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْزَهُارًا﴾ (1).

وقال: ﴿وَلَوْ أَنْ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (2).

وقال تعالي: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلْيَنفُسْ بِهِ وَمَنْ عَمِيَ
فَعَلَيْهِهَا وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ \$ عَلَيَّكُمْ بِحَفِيطٍ﴾ (3) وقال ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى \$
وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى \$ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى \$ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى \$
وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى \$ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾ (4).

وقال: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسُدَّ لَهُمْ جَنَّتُهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ
الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا
يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (5).

قرآن کریم در سورة جمعه فلسفه بعثت را تبیین نموده است و تلاوت آیات کیانی و تعلیم کتاب را تدوین
و تکوین و تعلیم حکمت می داند و هر کتابی که سنتهای واقعی نظام اجتماعی و کیانی را بتواند بدون
خطا کشف و روشن نماید، به موازات دوام آنها دائمی است.

تبصره:

از آن جا که رابطه قرآن و سنت رابطه مبین و مبین است، پس هر چیزی که جاودانگی قرآن را به اثبات
برساند، جاودانگی سنت را نیز به همراه خواهد داشت و نیز جاودانگی سنت بدون جاودانگی قرآن ممکن
نیست. اگر ما در مباحث گذشته دلایل جاودانگی سنت را با دلایل جاودانگی قرآن یکی دانسته و یکجا به

بحث گذاشتیم، بدین جهت بود که آنها را از یکدیگر جدا ندانسته بلکه مکمل یکدیگر می دانیم.

1 - سورة نوح: 10 - 12.

2 - سورة اعراف: 96.

3 - سورة انعام: 104.

4 - سورة لیل: 5 - 10.

5 - سورة نور: 55.

-(328)-

ترقیات علمی و فنی، یکی از زمینه های متغیر

در این که همه چیز جهان مادی در تغییر است و یکنواختی در آن وجود ندارد، هیچ اختلافی نیست و در این که جامعه مادی انسانی نیز از این قاعده مستثنا نیست، جای شک نیست مگر نه این است که زندگی اجتماعی انسان بطور مستمر دستخوش تغییر و تحول است و ابزار زندگی روز به روز عوض می شود و کاملتر جای ناقصتر را می گیرد و یا بر عکس کاملتر در چرخش زمانه از بین رفته و جای خویش را به فقر و جهل می سپارد؟ باید توجه داشت که تغییرات پدیده های هستی به اصطلاح فلسفی ریشه در سیلان ذاتی آنها دارد ولی تغییرات جامعه انسانی دو قسم است: الف - از ناقص به کامل و برگرفته از علم و تکنیک بشر ب - از کامل به ناقص و محصول هو سبازی و درنده خویی بشر. در هر صورت وقتی موضوع و واقعیت خارج تغییر نمود، در رابطه با تصرف انسان در آن، باید در جستجوی حکمی نبود، چرا که وقتی موضوع از بین رفت و یا تغییر نمود و موضوعی جدید پای به میدان نهاد، حکمی جدید باید ظهور نماید، به دلیل این که تغییر احکام موضوعات و واقعیات متغیر، يك امر مسلم فقهی و اصولی است و به مانند تغییر عرض مقارن با تغییر معروض است، این سلسله تغییرات اگر چه توسط علم و تکنیک و اراده انسان تحقق می پذیرد، ولی دعوت انبیا به علم و تکنیک و تسخیر طبیعت در این جهت نقش عظیمی را بازی کرده است. علامه مطهری

می گوید: «می توان گفت که در اسلام هیچ شیء مادی نیست که جنبه تقدس داشته باشد بلکه شکل ابزار زندگی را اسلام در قلمرو علم و فن قرار داده است. دین هدف را تعیین می کند و راه هدف را، اما تعیین وسیله رفتن به هدف، مربوط به خود بشر است» (1).

1 - نظام حقوق زن در اسلام: 96.

-(329)-

وسایل و ابزار زندگی در هر عصری بستگی به میزان معلومات و اطلاعات علمی بشر دارد. هر اندازه معلومات و اطلاعات بشر توسعه یابد، ابزارها کاملتر می گردد و جای ناقصترها را طبق جبر زمان پر می کند و این معنا از آن جا ریشه می گیرد که عالم انسانی به مانند عالم حیوانات نیست که مقتضیات زمان برای آنها همیشه یکجور باشد و اقتضای زمان، زندگی آنها را دگرگون نکند و برای آنها تجدید و نوخواهی و نوپرستی معنا نداشته باشد، جهان نو و کهنه، معنا و وجود نداشته باشد، علم برای آنها هر روز کشف تازه ای نکند و اوضاع آنها را متحول نسازد. انسان مانند حیوانات نیست که در زندگی اجتماعی نه جلو رود و نه به عقب برگردد، نه به چپ رود و نه به راست؛ بلکه به مقتضای حریت و آزادگی عقل و اراده، از طرفی هواخواهی و برتری جویی و از طرف دیگر زندگی انسانی همیشه دستخوش تغییر است؛ گاهی پیشروی است و گاهی عقبگرد، گاهی مظاهر علم است و گاهی مظاهر جهل و هواپرستی؛ خلاصه این که ابزار زندگی انسان در تحول و تغییر است و هر تغییری را ناگزیر از حکمی نو ظهور است.

پدیده های بی سابقه و نوظهور از جمله مبادی متغیر است.

سیر تکاملی جامعه انسانی، نیازهای جدیدی را طلبیده و مسائل پیچیده ای پیش روی او نهاده است که هریک از آنها جایگاه ویژه ای را در فقه به خود اختصاص داده و پاسخی علی حده اقتضا می نماید. مسائلی از قبیل بودجه، کسری بودجه، مالیاتها، حقوق گمرکی، حقوق اداری، تقسیم بیت المال فقط به کارمندان دولت، سهام و دهها مسأله دیگر که به اقتضای نیازهای جامعه در این برهه از زمان پدید آمده است، زمینه ساز احکام نو و جدید می باشد. پس گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر که زمینه ساز

تغییر بود، نیازهای اجتماعی نیز می تواند فلسفه ظهور احکام جدید و نوظهور باشد(1).

في المثل با گذشت زمان يك سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان جوامع پیدا می شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت، مثلاً در آن زمان چیزی به نام بیمه باشاچه های متعدّدش به هیچ وجه موجود نبود و همچنین انواع شرکتها که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده است. پرواضح است که این گونه امور نیز مانند هر موضوع و واقعیت دیگر احکامی را در شریعت می طلبند.

سوم از زمینه های متغیر، اختیارات حکومتی است.

ادارة يك جامعه بزرگ و تعدیل قوای آن، اختیارات و تصرفات ویژه حکومت را در شوؤن آن جامعه می طلبد، حتی تصرفاتی که مجازها را ممنوع و مباحها را حرام نماید و به حکم این که این سلسله تغییرات از يك خواست عمومی ریشه می گیرد، هیچ گاه حکومت از این جهت مورد اعتراض واقع نمی شود، بلکه اعمال نکردن این سلسله اختیارات گاهی موجب اعتراض عمومی مردم گشته و مخالف خواست ملی قلمداد می گردد. مثلاً در صدر اسلام اگر کسی شکاری می کرد، کسی مزاحم او نمی شد و آزاد بود هر چه می خواهد شکار کند و نیز آزاد بود که هر چه می تواند از زمینهای موات را احیا نماید و نیز آزاد بود که هر چه می تواند از مباحات را حیات نماید؛ اما امروز طبق اراده ملی، حکومت اسلامی آزادیهای فوق را محدود و یا ممنوع ساخته است و شکی نیست که تصرفات حکومتی، زمینه تغییرات وسیعی را در محدوده احکام جزئی فراهم آورده و راهها را برای احکام جدید باز می نماید.

1 - تفسیر نمونه 17: 346.

چهارم از زمینه های متغیر، عناوین ثانویه است.

عناوین ضرر و حرج، تعسّر و تعدّ، از جمله اموری هستند که می توانند تغییرات زیادی را نسبت به احکام جزییه ایجاد نموده و منشاء نفی آنها تا زمان بقای آن عناوین شوند. مسأله تحلیل خمس در مقاطعی از تاریخ شیعه و مسأله حرمت روزه بر مریض و معالجه شدن زن نا محرم توسط طبیب مرد و عقاب نداشتن تخلف جاهل و دهها مورد در فقه همه از مسأله ضرر و حرج، تعسّر و تعدّ سرچشمه می گیرند. بنابراین تغییر پاره ای از احکام و پدید آمدن زمینه احکام جدید تنها در سیر تکاملی تکنیک و مقتضیات زمان محصور نمی گردد، بلکه گاهی تغییرات جزییه از نحوه انعطاف پذیری شریعت سرچشمه می گیرد؛ این انعطاف را کسی از خارج به اسلام نداده است بلکه خودش این گونه ساخته شده و نرمش و انعطاف دینی خود به خود می تواند موجب این تحولات باشد.

پنجم از زمینه های متغیر، لزوم مراعات اهم در باب تراحم است.

یکی از مسائل مورد اتفاق در فقه، مصلحت کوچکتر را فدای مصلحت بزرگتر کردن است، بدین معنا که اگر دو واجب یا دو حرام یکجا جمع شدند و مکلف قدرت انجام دو واجب و ترک دو حرام را ندارد، می تواند به واجب اهم اخذ نموده و واجب مهم را ترک نماید و یا تنها به ارتکاب مفسده اقل بسنده کند. باب تراحم چنانچه در مسائل فردی جاری است، در مسائل اجتماعی نیز موارد بسیار دارد؛ چرا که جنگ مصلحتهای جامعه مانند جنگ مصلحتهای فرد است و تعارض مصالح گاهی موجب تغییر احکام اولیه گشته و مؤاخذه را از گردن مکلف بر می دارد. مثلاً تصرف در مال مردم حرام است و

—(332)—

ترک این تصرف چون مشتمل بر مصلحت است، واجب است. حال اگر مصلحت جامعه ایجاد نمود که خیابانی احداث شود و اتفاقاً خیابان در مسیری قرار گرفت که صاحبان بعضی از منازل به خراب کردن منزلشان تن در نمی دهند، فقها فتوا می دهند به جواز توسل به زور جهت خراب کردن خانه های مسیر خیابان مشروط بر پرداخت قیمت واقعی خانه ها به صاحبان آنها. پس آن تصرفی که در ابتدا حرام بود و مؤاخذه شرعی داشت با عروض مصلحت مهمتر، مجاز و مشروع قلمداد گردید. وضع مالیات بخاطر مصالح عمومی و محدود نمودن مالکیتها بخاطر ایجاد تعادل و توازن اجتماعی (یعنی مصلحت اجتماعی بیشتر) و دهها مورد دیگر در جامعه و نیز در تکالیف فردی، از همین جا یعنی مراعات اهم ریشه می گیرد. پیغمبر فرمود: «إذا اجتمعت الحرمتان طرحت الصغرى للكبرى» (1).

آیا ارتباط متغیر و ثابت ممکن است؟

نتیجه مباحث گذشته به این جا انجامید که کتاب و سنت، تغییر ناپذیر و جاودانی هستند و ثابت شد که مقتضای طبیعت سیال و سیر تکاملی ابزار زندگی و اقتضای طبع بعضی از قوانین دینی و حوادث نوظهور، ناپایداری و تغییر موضوعات احکام کتاب و سنت است؛ اگر کتاب و سنت تغییر ناپذیر است چگونه می تواند بر متغیرها منطبق و با آنها مرتبط باشد و حال آن که به ضرورت فقه و قواعد مسلم اصولی، متغیرها، احکام متغیر می طلبند. به عبارت دیگر اگر نیازهای انسان که از طبیعت و وسایل به دست آمده و گاهی از تغییر احکام اولیه تأمین می گردد دائماً در تغییر است، در حالی که کتاب و سنت و شریعت ثابت و پایدار است، پس چگونه شریعت و قانون ثابت می تواند

1 - اسلام و مقتضیات زمان 1: 82.

-(333)-

پاسخگویی آن نیازهای متغیر باشد و چگونه می تواند خود را با متغیرها منطبق نماید؟

بر این اساس مادیین که ابزار تولید و روابط اقتصادی را ریشه فرهنگ، دین، اخلاق و معنویات می دانند و از طرفی ابزار تولید در طول زمان، به تناسب حاجت و نیاز جامعه در تغییر است، هیچ دین و کتاب جاوید را نمی پذیرند. شبهه ارتباط ثابت با متغیر و یا انطباق ثابت بر متغیر به تعبیر مختلف در نوشته استاد مطهری (1)، المیزان (2)، تفسیر نمونه (3)، اقتصادنا و دهها کتاب دیگر مطرح شده و به بیانات گوناگون به این شبهه پاسخ گفته شده است و فلسفه طرح اشکال در مقاله ما و پاسخ آن، مقتضای بحث ثابت و متغیر است و امیدوارم در پاسخ این شبهه بتوانم بیانی وافی و شافی را به محضر قاریان مقاله تقدیم دارم.

درست است که سير تکاملي ابزار توليد و اقتضاي طبع بعضي از قوانين اسلام و حوادث واقعه و مقتضاي طبيعت سيال، ايجاب مي کند که هماهنگ با تغيير موضوعات احکام، احکام نيز تغيير نمايد، ولي بايد توجه داشت که تفسير موضوعات جزئي، تغيير احکام جزئي را مي طلبد؛ پس با تغيير موضوعات احکام جزئي در احکام وسنتهاي کلي، اقتضاي هيچ تبديلي صورت نگرفته است و هيچ مکتب شناسي معتقد به تبعيت قوانين کلي از قوانين جزئي نيست، بلکه در مکاتب حقوقي هميشه جزييات، تابع کليات هستند. بنابر اين پرسش فوق در صورتي درست است و مي تواند وارد باشد که تمام قوانين اسلام جنبه جزئي داشته باشد و کليه احکام قرآن بنحو

1 - نظام حقوق زن در اسلام، مقاله اسلام و تجدد زندگي و اسلام و مقتضيات زمان 1: 121، 36 و 11.

2 - الميزان 2: 123.

3 - تفسير نمونه 17: 364.

-(334)-

قضايي خارجيه (به اصطلاح منطقيين) باشد، به اين معنا که اسلام فقط حکم مشخص و جزئي تعيين کرده باشد؛ ولي با توجه به اين که اکثر دستورات و قوانين اسلامي يك سلسله اصول کلي و بسيار وسيع و گسترده و بنحو قضايي حقيقيه است - و مي تواند بر نيازهاي متغير منطبق گردد و احکام موضوعات متغير را زير پوشش قرار دهد و در عين حال جاودانگي خویش را هم حفظ نمايد - جايي براي ايراد فوق نخواهد بود. به عنوان مثال با گذشت زمان، قراردادهاي جديد و روابط حقوقي در ميان انسانها پيدا مي شود که در عصر نزول قرآن وجود نداشت. در آن زمان چيزي به نام بيمه و بعضي از شرکتهاي عصر حاضر نبود تا شارع حکمشان را بيان کند، ولي همه اينها را تحت يك ضابطه $يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحْضِرْتُمْ لَكُمْ بِهِيمَةً الْأَنعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلِلِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ$ (1) قرار داده است که با توجه به اطلاق و شمول خویش منطبق بر موارد فوق است. و نيز در طول تاريخ مصاديق متغيري داشته و ممکن

است در آینده نیز مصادیق دیگری برایش پیدا شود؛ پس اگر چه این مصادیق متغیرند، او به مانند استواری آسمان نیلگون، استوار است و دیگر این که خیلی از مسائل اسلامی (قرآن و سنت) مسائل مسیری است و به مانند علامتهایی است که جاده را می نمایند، یعنی دعوت به در راه رفتن و نهی از بیراهه روی می کند.

پس اگر این چنین است، نباید با تغییر زندگی، متغیر شود؟ آیا علایم هدایت در جاده ها با تغییر کیفیت و کمیت جاده ها متغیر می شود؟ با توجه به این که این سلسله مسائل اسلامی در تمام ابعادش، چه فقهی و چه عقیدتی و چه اخلاقی، مسائل مسیری است، اگر چه در روابط انسان با انسان یا انسان با طبیعت، تغییراتی حاصل شود، چون کلیات و علایم راه ثابت است، این سلسله مسائل اسلامی «قرآن و سنت» جاوید است، هر چند جاده ها سال به سال نوتر و مدرنتر گردد و نیز باید گفت اگر چه به قول مادیین، نیروهای

1 - سورة مائده: 1.

-(335)-

تولیدی جبراً تکامل پیدا کند و روابط تولید و توزیع ثروت عوض شود، سنتهای حاکم بر جامعه و تاریخ و نظام کیانی تغییر نخواهد کرد؛ آنچه که تغییر می کند جسم و جسمانیات است و سنن، فوق مادی نیستند تا محکوم قانون حرکت و تغییر باشند. خلاصه این که ویژگی کلیت و متبوعیت، جاده نمایی داشتن و مادی نبودن، جاودانگی سنتهای الهی (کتاب و سنت) را تضمین کرده و از اشکال فوق درامان داشته است.

پاسخ تفصیلی به شبهه انطباق ثابت بر متغیر

در بیان تفصیلی پاسخ، ناگزیر از دو مقدمه ایم:

الف - جامعه انسانی مظهر قوای نفسانی انسان است و نفس سه قوه اصلی دارد:

1 - شهوي که ریشه و مبدأ گرایشهای التذاذی است.

2 - غضبي که علت برتری جویی و بی باکی است.

3 - عاقله که منشأ اندیشه های متعالی تسلط بر طبیعت و خویش و شناخت حقایق است. وقتی گفته می شود اسلام يك نوع حکومت ملی است نه بدان معناست که حکومت اسلامی در مسیر تأمین خواسته های غضبي و شهوي انسان است بلکه حکومت اسلامی (قرآن و سنت) در تمام دستوراتش جانب خواسته های عقلی را گرفته و هدفش تأمین نیازهای آن است و پر واضح است که تأمین خواسته های عقلی مستلزم تعدیل قوه شهوت و غضب است، چرا که بدون این تعدیل وصول به خواسته های عقلی محال است. پس توجه به خواسته های التذاذی و غضبي تا حدی مورد تأیید است که عقلی باشد و معاون و کمک کار عقل در رسیدن به اهداف بزرگ خویش باشد. در نگاه اسلام همانطور که اگر کسی فقط به خواسته های شهوي و یا غضبي پرداخته و از خواسته های عقلی بازماند، يك حیوان و یا درنده بیش نیست، جامعه ای هم که فقط در مسیر تأمین نیازهای مادی و شهوي و یا غضبي باشد و عقل و دین را فدای آنها سازد و

-(336)-

در خدمت آنها قرار دهد، يك اجتماع حیوانی و یا وحشی بیش نیست. خلاصه این که قرآن و سنت هماهنگ و همسوی خواسته های عقلی است.

ب - مقدمه دوم: يك سلسله اصول در اسلام بدان جهت جزو اصول متعارفه و مبادی تصدیقیه فروع فقهی دیگر قرار گرفته که از الهامات و خواسته های ضروری عقل محسوب می گردد و این سلسله اصول مانند این که در اسلام ضرر نیست، حرج نیست، تکلیف به غیر مقدور نیست، جاهل معذور است، عدل حسن است و حکم به عدل واجب است و آن که مشتمل بر مصلحت اهم و مقدم است، اطاعت ولی امر واجب است، مکره و مضطر تکلیف ندارد و موارد دیگر، ضروری شرع و هم ضروری عقل است.

بنابراین نباید هیچ حکمی که در محدوده شریعت جعل می شود، با این مبادی در تضاد باشد و همه مسائل دینی چه سیاسی و چه اقتصادی و چه فرهنگی و چه نظامی و چه اجتماعی باید بر پایه آنها تنظیم و با آنها هماهنگ باشد، مگر آن که حکمی موضوعش ضرر یا خطا یا اکراه و... باشد که در همین صورت نیز مسأله مورد بحث باید زیر پوشش اصلی برتر از اصول مذکور واقع شده باشد.

حال با توجه به این دو مقدمه یعنی:

الف - همسویی و هماهنگی قرآن با خواسته‌های عقلی نه شهوی و نه غضبی.

ب - تصدیق ضروری عقل و شرع به وجود يك سلسله اصول و مبایدهای مشترك، می‌گوییم در سه قسم از اقسام زمینه‌های متغیر:

1 - لزوم مراعات اهم.

2 - ضرورت تصرفات حکومتی.

3 - عناوین ثانویه، منشأ تغییر احکام، نفس کتاب و سنت است و اگر کتاب و سنت علت این تغییرات باشد پس تأثیر کتاب و سنت از آنها محال است و در این جا باید گفت آن که به حکومت اجازه داد بر مبنای توازن و تعادل اجتماعی مالکیتها را محدود نماید، قیمت‌ها را کنترل کند و برای

-(337)-

حفظ نظام اسلامی مالیات جعل نماید، خود شریعت است.

این اجازه شرعی خواست ضروری عقل نیز به شمار می‌آید، او اطاعت اولو الامر را واجب قرارداد و بر حاکم اسلامی حکم به عدل را واجب نمود و فرمود: «...وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (1) و نیز فرمود «...وَإِنْ حَكَمْتُمْ فَا حْكُمْ بِبَيْنِ هُمْ بِإِلْقَائِ الْقِسْطِ...» (2) پس اگر حاکم اسلامی خود اولو الامر و یا نائب اولو الامر باشد، با توجه به این که اطاعتش واجب و اقامه عدل بر او واجب است و از طرفی اقامه عدل جز با تصرفات منافی با احکام اولیه میسر نیست، خواه ناخواه در این جا احکام اولیه منتفی شده و تصرفات حاکم ممضی خواهد بود.

مرحوم نایینی می‌گوید: «از جمله وظایف ولی امر تشخیص کیفیت قراردادهای وضع قوانین و ضابط تطبیق آنها بر شریعات و تمییز مواد قابل تغییر از ماعداست».

پس می‌گوید: «مجموع وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور، خواه دستورات اولیه که راجع به

وظایف نوعیه است یا ثانویه که متضمن مجازات است، از دو حال خارج نیست: چه بالضرورة یا منصوصاتی است که در شریعت مضبوط است و یا غیر منصوص است که وظیفه عملیه آن بواسطه عدم اندراج تحت ضابط خاص و میزان مخصوص، غیر معین است که این قسم به نظر ولی نوعی موکول است و قسم اول به اختلاف اعصار و امصار تغییر پذیر نیست و قسم دوم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار است و به اختلاف آن قابل اختلاف است، چنانچه با حضور امام معصوم هم منصوبان آنها این اختیار را داشتند».

سپس اضافه می‌کند: «مبادی این اختیار قول حق... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» است چرا که اطاعت اولو الامر که معصومانند، در عرض اطاعت رسول

1 - سورة نساء: 58.

2 - سورة مائدة: 42.

-(338)-

آمده است. چنانچه نایب رسول «در زمان حیات حضرتش» می‌توانست آن اختیارات را داشته باشد، نایبان او نیز می‌توانند این اختیار را داشته باشند».

در صفحه 69 می‌فرماید: «چون دانستی که قسم دوم از سیاسات نوعیه در تحت ضابط و میزان معین غیر مندرج و به اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف می‌شود و از این جهت در شریعت مطهر غیر منصوص و به «من له ولاية النظر» موکول است پس البته قوانین راجع به این قسم، نظر به اختلاف مصالح باختلاف اعصار لا محاله مختلف است و در معرض تغییر است و مانند قسم اول مبتنی بر دوام نیست».

در پایان همان صفحه می‌گوید: «منتحلین به اسلام چگونه از این اصل غفلت نموده و زبان به اعتراض گشوده اند که آیا این تغییر عدول از واجب به حرام و بالعکس نیست؟».

نامبرده در جواب می‌فرماید: «این عدول از حرام به واجب و بالعکس نیست، بلکه عدول از فرد واجب به فرد دیگر است و قدر مشترك حفظ نظام و سیاست امور است که واجب است و اختیار افراد تابع خصوصیات

مصالح و مقتضیات اعصار، و به ترجیح من له النظر «والی» موکول است و با ارجحیت و اصلحیت فرد دیگر، البته عدول لازم است».

مرحوم شهید صدر (1) در اقتصادنا می فرمایند: «ممکن است قایل شویم که منع پیامبر از جلوگیری فضل ماء و کلاء، از قبیل احکام ولایی باشد نه از قبیل احکام تشریعی و احکام ولایی به گذشت زمان قابل تغییر است».

استاد شهید مطهری (2) می گوید: «اختیارات وسیع حاکم را هی است که اسلام در بطن خودش قرار داده برای آسان بودن انطباق با نیازهای واقعی و می فرماید این که مسألة متعه در زمان پیامبر گاهی تجویز شده و گاهی ممنوع، دلیلش همین اختیارات

1 - اقتصادنا: 414.

2 - اسلام و مقتضیات زمان: 64.

—(339)—

وسیع حاکم است».

همانطور که نصوصات حکومتی منشأ دینی دارد، تغییر احکام اولیه و از فعلیت افتادن بعضی از آنها در مورد متزاحمین نیز از خود شریعت و ضرورت عقل ریشه می گیرد؛ چرا که حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (1) و آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» و حدیث نبوی وارده «إذا اجتمعت الحرمتان طرحت الصغرى للكبرى» به مسألة حاکمیت بخشیدن به عناوین ثانویه بر تمام قواعد دینی و تقدیم اهم، مشروعیت بخشیده است؛ بنابراین وجود این سلسله قواعد و مبادی خود می تواند دلیل بر پویایی دین «کتاب و سنت» و انطباق آن با مقتضیات زمان باشد و اشکال انطباق در این سلسله متغیرات راه ندارد، چرا که این سلسله تغییرات معلول اصول دینی است، پس چگونه می تواند منشأ تغییر دین شود؟ مگر تأثیر معلول در علت ممکن است؟

بررسی و پاسخ اشکال در دو قسم دیگر از زمینه های متغیر

اما حوادث نو ظهور اگر چه احکامی نو می طلبد، ولی به حکم این که حوادث، مصادیق جزئی هستند و هر مصداق خارجی زیر پوشش قواعد کلی قرار دارد و با تطبیق قانون کلی بر آن حکمش مشخص می گردد، هیچ مشکلی را ایجاد نکرده و نمی تواند وسیله ای برای اهل مغالطه باشد. آنچه در این باب لازم است، ملکه اجتهاد فقیه است که بتواند با تطبیق اصول بر فروع و تشخیص مصداق اصل ورد^۱ فروع به اصول پاسخگویی حکم حادثه واقع باشد.

و اما مسأله ترقیات زمان و تکامل ابزار زندگی نه تنها اقتضای تغییر دین و مذهب

1 - کافی 5: 194 و تهذیب الاحکام 7: 146.

-(340)-

و سایر معنویات را ندارد که گاهی می تواند همکار و یاور معنویات و وسایل بهتر پیاده شدن دین باشد و این از آن جاریشه می گیرد که اسلام به شکل ظاهر زندگی که وابسته به علم و تکنیک است نپرداخته بلکه تمام هم^۲ کتاب و سنّت به روح و هدف زندگی و راهی است که به هدف منتهی می گردد؛ از این رو چه بسا ابزار علم کمکی به اصابت هدف باشد و موجب سرعت وصول آن گردد. لذا در اسلام فراگیری دانش و تکنیک به عنوان فریضه طرح شده است.

و دیگر آن که آیا می توان مکتبی را که یکی از مبایده احکام خویش را عقل قرار داده است با علم و تکنیک که معلول عقل است در تضاد دید؟ اگر، کتاب و سنت با عقل و حجت درونی همسو و هماهنگ است، هرگز نمی تواند با علم و ابزار آن و سیر تکاملی ابزار زندگی در تضاد باشد و این ملایمت و مسامحت نه بدان معناست که ثابت رنگ متغیر به خود بگیرد یا متغیر در جازده و به ثابت تبدیل شود، بلکه دستورات ثابت که می خواهد به روح معنا و هدف بخشد، این سلسله تغییرات را می طلبد.

اما باید توجه داشت که تغییراتی که در ابزار حیات مورد توجه دین است تغییراتی است که مطابق با حاجات واقعی بشر است و تغییراتی است که از علم و تکنیک ریشه گرفته نه از هو سبازی آن و نیز باید گفت بدان جهت که یک سلسه حاجات بشر ثابت و یک سلسه از نیازهای او متغیر است و قوانین و سنتهای ثابت در جهت شکل بخشیدن به نیازهای ثابت اوست و از طرفی این نیازهای ثابت بشری است که نیازهای متغیر او را به دنبال دارد و نیازهای متغیر همیشه در خدمت نیازهای ثابت است، می توان گفت که نیازهای متغیر که تأمین کننده نیازهای ثابت است نه تنها باسنت ثابت در تضاد نیست بلکه در خدمت آنها قرار دارد.

چرا که «لازم الازم لازم» و اما این که ابزار جدید احکامی نو می طلبد، پاسخ

(341)

همان است که بارها بیان شد و آن این که مقررات کلی اسلام که به نحو قضایای حقیقیه جعل شده اند، مجموع مصادیقی را که در خارج وجود دارد و یا وجود پیدا می کند زیر پرچم خویش گرفته و حکم همه را تبیین کرده است و اگر چه موضوع جدید حکم جزئی جدید می طلبد، این حکم جزئی جدید برای این موضوع جزئی جدید از بطن آن کلی حاصل شده و از عدم، پای به عرصه وجود نگذاشته است.

شبهه ارتباط متغیر به ثابت در نگاه فلسفی و پاسخ آن

تا کنون بحث این بود که با وجودی که مقتضیات زمان و حاجات واقعی انسان و ابزار تولید که در خدمت حاجات و نیازهای انسان است متغیر است، چگونه می تواند دین و راه و رسم زندگی ثابت و یکنواخت و جاوید باشد؟ که پاسخ این شبهه را بطور مستوفی بیان داشتیم؛ اما در نگاه اعتقادی، شبهه فوق الذکر به گونه ای دیگر مطرح می شود و پاسخی دیگر می طلبد که در این فصل بطور مختصر به اصل شبهه و پاسخ آن می پردازیم.

شبهه فوق متوقف بر مبادی ذیل است:

3 - محال بودن تخلف معلول از علت. با توجه به این سه اصل می گویند حدوث و تغییر و حرکت نظام کیانی يك امر مسلم و بدیهی است.

پس اگر این نظام متغیر معلول مبدی ثابت باشد، قاعده سنخیت از هم پاشیده می شود و اگر مبداء هم متغیر باشد باز به حکم این که هر امر متغیر و حادثی نیازمند سبب و علتی است، باید معلول دیگری باشد و هكذا عین همین سخن در علت دیگر جاری است. اگر سلسله علل و معلولات بی نهایت باشد، اولاً مستلزم تسلسل است ثانیاً بر خلاف عقل بدیهی بوده و تحقق وسط بلا طرف است و همه این امور از محالات است.

-(342)-

و دیگر این که اگر سبب حادث، قدیم و ثابت باشد، به حکم این که انفکاک معلول از علت محال است باید عالم قدیم باشد و یا قدیم و ثابت، متغیر و حادث باشد ولذا عده ای بر اساس همین اشکال اگر چه نظام علّی و معلولی را در تداوم نظام کیانی پذیرفته اند، ولی اصل جهان مادی را بی نیاز از علت دانسته و منکر مبدأ ثابت شده اند و به از لیت عالم به همان معنایی که خودشان از ازلیت می فهمندن در داده اند.

پاسخ اشکال ارتباط متغیر به ثابت از نگاه فلسفی

پاسخ این اشکال را از چند نگاه بررسی می کنیم:

1 - از نگاه مشهور حکما، حکیم متأله سبزواری (1) در بیان نظر آنها می گوید:

حركة دوریة تجددت فیها و ذاتها قد ثبتت

كما بثابت ثباتها ارتباط کان لحادث حدوثها وسط

در این نظریه حرکت دوریه فلکیه، به اعتبار ذاتش و این که دائماً بین مبدأ و منتهی است، ثابت و به این جهت «حرکت توسطیه» به مبدء ثابت مرتبط می شود و از آن جهت که این امر ثابت راسم امر ممتد متجدد است، «حرکت قطعیه» مستند حوادث زمانه می شود؛ پس حوادث زمانه به بعد تجددی این حرکت مرتبطند و خود این حرکت به اعتبار ثباتش به مبدأ ثابت مرتبط است.

2 - صدر المتألهین(2) به مانند حکما، همه حوادث را مستند به حرکت می کند اما نه حرکت عرضیه یعنی حرکت در «کیف، کم، این و وضع» بلکه حرکتی که مستند به تغییرات و حوادث است، حرکت جوهری است یعنی مجموعه حرکات و تغییرات که در مجموع جهان است به حرکت در ذات آنها منتهی شده و حرکت ذاتی طبیعت و عین

(343)

هویت طبیعت است؛ نه این که طبیعت چیزی باشد و حرکت آن چیزی دیگر بلکه هویت طبیعت عین تجدد و تغییر است و با این فرض علت طبیعت عین علت تجدد است. پس جاعل ثابت و فاعل الهی چیزی را که فی حدّ ذاته تجدد است جعل کرد یعنی فاعل الهی وجودی ایجاد نمود که عین تجدد است نه این که وجودی آفرید و او را متجدد قرارداد. پس تجدد چون ذاتی وجود است، علت نمی طلبد (الذاتی لا یعلل).

3 - متکلمین حوادث عالم را به اراده حق مستند نموده و اراده را از صفات فعل می دانند.

4 - عرفا موجودات عالم را مظاهر اسما و صفات حق دانسته، تبدلات و تغییرات را به خفای ظهور ارجاع می دهند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته